گفت‌وگو

خاطره‌ای از یک مدافع حرم عراقی
در گفت‌وگوی «جوان» با محمود محمودی

رزمنده اهل سنتی که مقتدایش آیت‌الله سیستانی بود

■ غلامحسین بهبودی

متن زیر خاطره‌ای از یک رزمنده مدافع حرم عراقی است که برای جنگ با تکفیری‌ها به کشور سوریه رفته بود. با آنکه کشور عراق در آن مقطع خود درگیر فتنه داعش بود، اما جوانان غیرتمند این کشور هم در کشور خودشان و هم در سوریه با تکفیری‌ها به مبارزه می‌پرداختند. خاطره زیر را از زبان محمود محمودی از رزمندگان دفاع‌مقدس و مدافع حرم می‌خوانیم.

سال ۹۴ به اتفاق جمعی از رزمندگان مدافع حرم در کنار شهرک الحاضر که حد فصال حلب به ادلب قرار داشت، استقرار پیدا کرده بودیم. بومی‌ها به جایی که ما حضور داشتیم تل الحاضر می‌گفتند. یک تپه‌ای بود که دور تا دور آن نیروهای مدافع حرم از ملیت‌های مختلف استقرار داشتند.

یک روز سردار عرب‌پور به ما مأموریتی دادند. من و تعدادی از بچه‌ها رفتیم و این مأموریت را انجام دادیم. شب در آنجا ماندیم و صبح زود که می‌خواستیم برگردیم، خبر رسید که سردار گفته‌اند، بهتر است تا ظهر بمانید و کارهای دیگری انجام بدهید. خلاصه ما ماندیم و بعد از انجام کارها دو ساعتی زمان داشتیم. بچه‌ها گفتند چون تا صبح نخوابیده‌ایم، این دو ساعت را استراحت کنیم.

آنها استراحت کردند و من دلم نیامد بخوابم. پیش خودم گفتم الان که نزدیک تل الحاضر هستیم، بهتر است به آنجا سری بزنم و اگر رزمندگان مدافع حرم از کشورهای دیگر را دیدم با آنها ملاقاتی داشته باشم و گپی بزنم. قبلاً وقتی با این رزمنده‌ها صحبت می‌کردم، مطالب خوبی دستگیرم می‌شد و چون در ایران روایتگری می‌کنم، به اصطلاح خوراک خوبی برای روایتگری به دست می‌آوردم.

بچه‌های رزمنده دور تا دور این تپه سنگر زده بودند. تک تک رفتم و به سنگرها سر زدم. با مدافعان حرم که ملیت‌های مختلفی داشتند، حرف زدم و واقعاً استفاده بردم. دم ظهر به سنگر بچه‌های عراقی رسیدم. خوش و بشی کردم و سراغ فرمانده‌شان را گرفتم. یک جوانی را به من معرفی کردند که هیکل ورزیده و قوی داشت.

وقتی با این جوان وارد گفت‌وگو شدم، دو نکته در صحبت‌هایش توجهم را جلب کرد. یکی اینکه اصرار داشت از آیت‌الله سیستانی یاد کند و نامی ببرد و دوم اینکه وقتی صحبت از دفاع از حرم می‌شد، سینه‌اش را سپر می‌کرد و می‌گفت مگر ما مرده‌ایم که داعش به سمت حرم آل‌الله برود و آنجا را ویران کند.

صحبت‌های ما با این جوان تا اذان ظهر طول کشید. وضو گرفتیم برای نماز خواندن. بچه‌ها پتوهایی را روی زمین پهن کردند تا روی آنها قامت ببندیم. آن جوان اصرار داشت که من پیش‌نماز بایستم، ولی من گفتم اینجا شما فرمانده هستید و باید خودتان بایستید و ما به شما اقتدا کنیم.

جوان ایستاد و تا قامت بست، دیدم دستش را به سبک اهل سنت روی شکمش گذاشت و شروع کرد به نماز خواندن. زیر چشمی نگاهش کردم، دیدم بین رزمنده‌های عراقی، چند نفر دیگر هم اهل سنت هستند و با دست‌های بسته نماز می‌خوانند، خیلی تعجب کردم. چون ما اینجا آمده بودیم تا از حریم اهل‌بیت دفاع کنیم. می‌دانستم اهل سنت به خاندان پیامبر احترام زیادی قائل هستند، اما آنقدر که بیایند و در این مسیر بجنگند و احیاناً شهید بشوند، موضوعی بود که تعجب من را برانگیخت.

بعد از اتمام نماز از ایشان پرسیدم که شما سنی هستید؟ گفت بله من سنی هستم و اهل سامرا. مگر اشکالی دارد؟ گفتم نه خیلی هم خوب که اینجا آمده‌اید، اما مگر شما حضرت زینب(س) را قبول دارید؟ یک تأملی کرد و گفت ما که نمی‌توانیم به عربستان برویم و مقابل وهابیت از رسول‌الله(ص) دفاع کنیم، اما اینجا می‌توانیم از اولاد پیغمبر و حریم‌شان دفاع کنیم. حضرت زینب(س) نوه گرامی پیامبر است و بر ما واجب است که از حرم ایشان در برابر تکفیری‌ها دفاع کنیم.

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید «ابراهیم احترامی» که فروردین ۱۳۶۱ آسمانی شد

۵ ماه قبل از تولدم فرزند شهید شدم

فرزند شهید

شهید سلیمانی در جمع رزمندگان استان هرمزگان

■ زینب محمودی عالمی

شهدای استان هرمزگان را باید از مظلوم‌ترین شهدای دفاع‌مقدس بدانیم. شاید یکی از دلایل این مظلومیت، نداشتن یگان مستقلی از این استان در دفاع‌مقدس بود. رزمندگان هرمزگانی در مقاطعی از دفاع‌مقدس زیر نظر لشکر ثارالله به جبهه می‌رفتند و این موضوع در کنار دوری از مراکز و شهرهای بزرگ، باعث شده بود تا شهدای این خطه از کشورمان در گمنامی و مظلومیت به سر برند. شهید ابراهیم احترامی یکی از شهدای استان هرمزگان است که سال ۱۳۳۲ در روستای بالا سرخاء از توابع بندرعباس به دنیا آمد. پدرش را در کودکی از دست داد و در دامن مادر رشد کرد. خانواده‌اش سال ۱۳۴۹ به بندرعباس مهاجرت کردند و ابراهیم در همین شهر رشد یافت. سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران درآمد و به عنوان داوطلب به جبهه اعزام شد و نهایتاً در دوم فروردین ۱۳۶۱ در اولین روز از عملیات فتح‌المبین در منطقه دشت‌عباس به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما را با «روح‌الله احترامی» فرزند شهید پیش‌رو دارید. فرزندی که پس از شهادت پدر به دنیا آمده است.

گویا شما بعد از شهادت پدرتان به دنیا آمده‌اید؟ غیر از خودتان برادر و خواهر هم دارید؟

بله ما چهار فرزند هستیم. سه پسر و یک دختر. من فرزند آخر خانواده هستم و بعد از شهادت پدرم به دنیا آمده‌ام.

پدرتان اصالتاً اهل کجا هستند؟ کمی از زندگی ایشان برایمان بگویید.

پدرم اهل روستای بالا سرخاء بندرعباس بودند که بعدها به بندرعباس مهاجرت کردند. روستای سرخاء ۹ شهید و به روایتی ۱۱ شهید دارد. پدرم قبل از آنکه وارد سپاه شود، در نیرو دریایی ارتش خدمت می‌کرد. چون از آن طریق نمی‌توانست به جبهه اعزام شود، از شغلش استعفا داد و وارد سپاه شد تا بتواند به جبهه برود.

یعنی به خاطر اینکه بتواند اعزام بگیرد از شغلش استعفا داد؟

بله. آنطور که از اطرافیان شنیده‌ام، خیلی علاقه داشت به جبهه برود. به پاسداری هم علاقه داشت و مزید بر علت شد تا از شغلش استعفا بدهد و وارد سپاه شود. بابا در همین لباس پاسداری سه بار به جبهه اعزام شد و بار آخر در عملیات الی بیت‌المقدس به شهادت رسید. مادرم می‌گوید پدرم برای آخرین بار در اسفند ۱۳۶۰ با خانواده وداع کرد و بعد برای همیشه از خانه رفت.

غالباً از شهدای استان هرمزگان کمتر یادی می‌شود، در محل زندگی‌تان چند شهید دارید؟

محله درخت سبز بندرعباس بیش از ۳۰ شهید دارد. یک محله دیگر هم هست به نام محله الشهدای بندرعباس که حدود ۴۰ شهید دارد. این دو محله جزو محله‌های مذهبی بندرعباس هستند. پدرم در محله قدیمی درخت سبز بندرعباس ساکن بودند و قبل از پیروزی انقلاب، فعالیت‌های سیاسی داشتند. این محله جوانان خوبی در زمان پیروزی انقلاب و سپس دفاع‌مقدس داشت. جوان‌ها اعلامیه‌های امام‌خمینی را پخش می‌کردند و فعالیت‌های مذهبی داشتند. عمویم هم در ارتش خدمت می‌کرد و سابقه مبارزاتی قبل از انقلاب داشت. پدرم زمان دفاع‌مقدس در مسجد صاحب‌الزمان در اعزام نیروها به جبهه نقش داشت.

پدرتان در زمان اعزام به جبهه سه فرزند داشت و یک فرزندش هم که هنوز به دنیا نیامده بود، گفتنش برای ما راحت است، اما واقعاً او و مادرتان شرایط خاصی داشتند.

بله همین‌طور است. آن زمان علاوه بر برادرانم و خواهرم، مادرم مرا باردار بودند، یعنی فروردین بابا به جبهه رفت، شهید شد و من مرداد‌ماه به دنیا آمدم؛ پنج ماه بعد از شهادت پدرم. در واقع من پنج ماه قبل از تولدم فرزند شهید شدم. پدرم قبل از رفتنش به جبهه اسفندماه همه فامیل را دور هم جمع کرده و گفته بود همسرم باردار است. اگر فرزندم پسر شد اسمش را روح‌الله بگذارید. پدرم به جبهه رفت و دوم نوروز به شهادت رسید. پنج ماه بعد من به دنیا آمد و اسمم را روح الله گذاشتند، حتی یکبار هم پدرم را ندیدم.

وقتی بزرگ شدید اولین سؤالی که در مورد پدرتان کردید، یادتان است؟

عموماً دنبال بابا گشتن در همه بچه‌های شهدا وجود دارد. من حضور فیزیکی پدر را احساس نکردم. در نگاه هم سن و سال‌ها معنی پدر داشتن را می‌فهمیدم. در لحظات اول اسم پدر را که فهمیدم به من گفتند شهید شده و حضورش را حس نکردم و با کلمه شهادت آشنا شدم.

برادر و خواهرتان چند ساله بودند وقتی که بابا شهید شدند؟

خواهرم پنج ساله و دو برادرم چهار و سه ساله بودند.

چند بچه قد و نیم بدون حضور پدر چطور بزرگ شدید؟

خیلی سخت بود. در محله قدیمی بدون امکانات بودیم و به سختی بزرگ شدیم. آن موقع محله آسفالت نشده بود. سال‌های اول بعد از شهادت بابا خیلی سخت بود. تا اینکه از آب و گل درآمدیم و بزرگ شدیم. مادرم ۲۳ساله بودند که پدرم شهید شدند. بزرگ‌ترین فرزندش پنج ساله و من هم که بعد از شهادت پدرم به دنیا آمدم. مادرشوهر و مادرشان حامی‌شان بودند، اما زحمت اصلی به عهده مادرم بود. ایشان وقتی که من شش ساله بودم مجدداً ازدواج کردند.

شهید ابراهیم احترامی

> مادرم ۲۳ ساله بودند که پدرم شهید می‌شود. آن زمان سه فرزند داشتند. بزرگ‌ترین فرزندش پنج ساله بود و من هم که بعد از شهادت پدرم به دنیا آمدم. ایشان با چهار فرزند قد و نیم قد تنها مانده بودند. مادرشوهر و مادر خودشان حامی ایشان بودند، اما زحمت اصلی به عهده مادرم بود

شما هیچ وقت حضور فیزیکی بابا را درک نکردید، چه حسی داشتید و چطور دوران کودکی را با تصور بابا سپری کردید؟

اینکه من چطور با نبود پدر کنار آمدم واقعاً سخت بود. همانطور که شما هم اشاره کردید، هیچ وقت حضور فیزیکی پدر را درک نکردم و این نکته واقعاً آزارم می‌داد، اما چاره‌ای نبود و آرام‌آرام کنار آمدم. یادم است من، خواهرم و برادرانم هم سن و سال‌هایی داشتیم که مثل ما پدرشان شهید شده بودند. مادر تعریف می‌کرد محله درخت سبز آن موقع حتی آب آشامیدنی نداشت. برای به دست‌آوردن آب باید چند صد متر می‌رفتند و ظرف آب را پر می‌کردند. با این شرایط سخت با چند بچه قد و نیم قد باید گذران زندگی می‌کردند. عنایت پدر شهیدم که در راه خدا به شهادت رسید، همیشه در زندگی ما احساس می‌شد. در راه خدا رفتن صبر و نیرویی به همسر و فرزندان شهید می‌دهد که راهگشاست.

چه خاطراتی از دیگران در مورد پدرتان شنیده‌اید؟

بابا قبل از انقلاب در نیروی دریایی خدمت می‌کرد. برخی از همدوره‌ای‌هایشان اهل نماز نبودند و همیشه در تقابل با آنها بود. پدرم موقع نماز دیگران را به نماز دعوت می‌کرد. ایشان خدمت به مردم و محرومان را دوست داشتند و دستورات امام‌خمینی (ره) را اجرا می‌کردند. با آنکه نظامی بودند، اما فعالیت‌هایی در زمان طاغوت داشتند و سخنرانی‌هایی که در بندرعباس می‌شد را ضبط و تکثیر می‌کردند. از آیت‌الله صدوقی در یزد اعلامیه می‌گرفتند و در شهر بندرعباس پخش می‌کردند. دیوارنویسی و کارهای چریکی را با هم محلی‌ها انجام می‌دادند و در جهت اهداف انقلاب عموماً پای کار همه امور محله و مسجد بودند. مردم را برای رفتن به نماز جمعه جمع می‌کردند و می‌بردند. بعد از پیروزی انقلاب بابا برای روستا و ساخت راه روستایی خیلی زحمت کشیدند. به فرمانداری می‌رفتند و می‌گفتند من حتی با لودر رانندگی می‌کنم تا این جاده ساخته شود. مردم از اخلاق و رفتارشان به نیکی یاد می‌کنند. من که ۴۰ ساله هستم، کسانی را برای اولین بار می‌بینم که از خاطرات بابا به نیکی یاد می‌کنند.

> پدرم با آنکه در نیروی دریایی کار می‌کردند، اما فعالیت‌های سیاسی در زمان طاغوت داشتند و سخنرانی‌هایی که در بندرعباس می‌شد ضبط و تکثیر می‌کردند. گاهی از آیت‌الله صدوقی در یزد اعلامیه می‌گرفتند و در شهر بندرعباس پخش می‌کردند

مادرتان چه خاطراتی را از بابا برایتان تعریف کرده‌اند؟

مادرم می‌گوید خداحافظی آخر بابا کمی متفاوت‌تر بود. همه را دور هم جمع و سفارش‌هایی کرده بود. به برادرش محمد گفته بود شناسنامه پسرم روح‌الله را بگیرید و کنار بچه‌ها باشید. وداع آخرش حکایت از نیامدن و برنگشتن می‌داد. حتی آخرین بار که راهی جبهه شد مادرم موافقت نمی‌کرد. می‌گفت من باردار هستم و بچه‌های قد و نیم قد داریم. بالاخره بابا رضایت مادر را می‌گیرد و راهی می‌شود. عموهایم از ما حمایت می‌کردند ولی بار مسئولیت بر عهده مادرم بود.

نحوه شهادت بابا چطور بود؟

اینطور که من شنیدم، پایشان زخمی می‌شود و برای اینکه به عقب برگردانند او را سوار تانک می‌کنند. وقتی موشک می‌زنند، بابا داخل تانک می‌سوزد و پیکر سوخته شده‌اش را بیرون می‌آورند. انگشتر، ساعت، مقداری لباس و بدن سوخته‌اش را به بندرعباس می‌آورند. بعد از شهادت بابا ابتدا خبر را به مادر نمی‌گویند، چون ایشان باردار بودند، فقط به او می‌گویند که در گلزار شهدا چند شهید آورده‌اند. آن روز ۶ شهید همزمان آورده بودند. ناگهان مادرم عکس پدرم را جلوی تابوت یک شهید می‌بیند. به شدت ناراحت می‌شود و با من که در بطنش بودم کلی حرف می‌زند و اشک می‌ریزد.

سخن پایانی.

یقیناً شهدا جز نگاه الهی و ولایی نداشتند. برای دفاع از سرزمین و دین راهی جبهه شدند و از خانواده و فرزندان‌شان گذشتند. الان که سال‌ها از عروج ایشان می‌گذرد، ما از بزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین کارمان حضور شهید را می‌بینیم. بابا دست ما را خیلی جاها گرفته و هوای ما را دارد. حقیقت امر به عینه وقتی در تنگای زندگی متوسل به شهیدمان می‌شویم کارها درست می‌شود، واقعاً وجود ایشان مصداقی از حاضر غائب است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۳۰

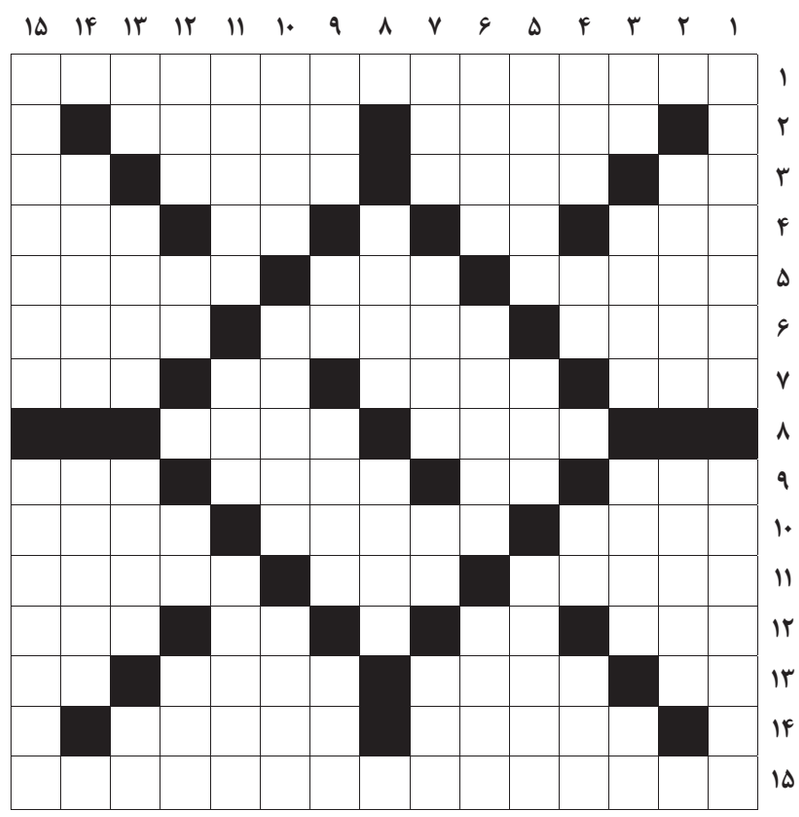

از راست به چپ

■ ۱-این ضرب‌المثل فارسی می‌گوید آدمی نباید سخن و کلامش را عوض کند ■ ۲-عبادتگاه یهودیان-شعر ژاپنی ■ ۳-غوزه پنبه-از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد-یار هاردی-فلز رسانا ■ ۴-غلام و بنده-آخرین نت-تکرارش آوای فاخته است-گروه ورزشی ■ ۵-روستا-روزی-نویسنده کتاب مسخ ■ ۶-شهری در ایتالیا-واحد اندازه‌گیری رسانایی-علاج ■ ۷-شهر بادگیرها-نارسایی کروموزمی-تیم کرمانی لیگ برتر-نهنگ آذری ■ ۸-گازی بی‌رنگ-استخوان سینه پرنده ■ ۹-کوچک‌ترین واحد هر عنصر-فرمانده بدن-سالاد چینی-ایستگاه قطار ■ ۱۰-از ارکان نماز-ایالتی در هند-برودت ■ ۱۱-شادابی-گروه اسبان-وسیله چایخوری ■ ۱۲-نفع و سود-مخفف هستم-ناشنوا-پدر ادریس نبی ■ ۱۳-مقابل علیه-برافروخته-چسب؛ صمغ-اراده ■ ۱۴-رگ‌های برجسته دست-منافقان جنگ صفین ■ ۱۵-کنایه از مراجعه به مکان‌های گوناگون برای کاری

از بالا به پایین

■ ۱-پادشاه بزرگ بابل-از آلات نجومی ■ ۲-پرنده‌ای شکاری و قوی پنجه-چراغ راه آینده ■ ۳-آرواره-واحد طول فرنگی-خوانندهٔ اشعار مذهبی-علامت مفعول ■ ۴-آفت احسان-ماه سرد-خدای درویش-زینک ■ ۵-هشتمین رئیس‌جمهور ایران-آموختنی از معلم-غرامت ■ ۶-نوعی پول گرفتن از مردم-پایتخت کرواسی-پایتخت معنوی ایران ■ ۷-سریع خودمانی-ابریشم مصنوعی-آب منجمد-پراکندن ■ ۸-درد کهنه-بانگ دلخراش خر ■ ۹-میانسال-بنده زر خرید-خورجین-بخشش ■ ۱۰-تغار چوبی-بزرگ‌ترین دوزیست جهان-واحد پول ایسلند و دانمارک ■ ۱۱-مورچه-سنه-بانگ ■ ۱۲-قارچ-از حروف انگلیسی-صحنه تئاتر-زبانه آتش ■ ۱۳-از گروه‌های خونی-فالگیری-زبانی از خانواده زبان‌های قفقازی-دنبه برشته ■ ۱۴-نوعی پارچه نرم و پرزدار-نفس سرکش ■ ۱۵-از انواع ماهی‌های خاویاری دریای خزر-بازده و نتیجه کار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۷				۹	
		۶						۸
		۸	۲				۷	۵
				۴		۳		۷
۲	۳							
				۱	۵			
	۵				۱	۹		
۶	۹	۱						
					۶	۷	۳	

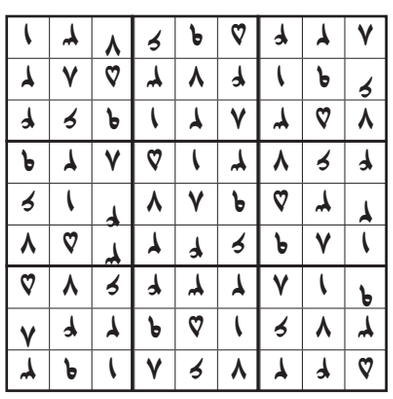

جدول کلمات متقاطع
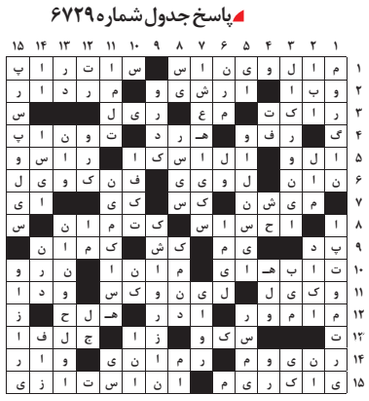
پاسخ جدول شماره ۶۷۲۹